

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام صاحب منتقي الأصول

مطلب سوم در جلد سوم کتاب «منتقي الاصول» صفحه ۳۱۷ ذکر شده است. ایشان می‌فرمایند: این مطلب که بگوییم در مخصص منفصل در دوران بین اقل و اکثر، در اکثر به عام تمسک می‌کنیم، گرچه در کلمات قوم به عنوان ارسال مسلمات آمده است، اما به نظر ما قابل مناقشه است. به این بیان که باید ببینیم دایره حجیت این مخصص چه مقدار است؛ وقتی مولا می‌گوید: «أكرم العلماء» و بعد مخصص منفصل می‌آورد که «لا تکرّم الفساق منهم»، که «فساق» اجمال مفهومی دارد و دورانش بین اقل و اکثر است، حجیت خاص در چه دائره و محدوده‌ای است؛ دو احتمال در اینجا وجود دارد؛ یک احتمال این است که بگوییم «الخاص حجةً فيما هو ظاهرٌ فعلاً» خاص در آن چه که بالفعل ظهور در آن دارد، حجیت دارد. احتمال دوم این است که بگوییم «الخاص حجةً بعنوانه الواقعي» هرچند که نسبت به عنوان واقعی ظهوری ندارد.

فرق بین این دو احتمال

در فرض اول، عام و خاصی از مولا صادر شده است؛ می‌گوییم دایره حجیت خاص در آن مقداری است که بالفعل ظهور در آن دارد. در «لا تکرّم الفساق» نمی‌دانیم مراد از فاسق خصوص فاعل کبیره است یا اعم از فاعل کبیره و فاعل صغیره؛ در این که فاسق ظهور فعلی در فاعل کبیره دارد، تردید نیست. اگر بگوییم دائره حجیت خاص در همین مقداری است که بالفعل ظهور در آن دارد و بگوییم نسبت به مقدار مشکوک که ظهور ندارد، حجیت ندارد؛ برای این که حجیت در جایی معنا دارد که شارع بتواند ما را متعبد به آن کند و تعبد در جایی معنا دارد که اثر عملی بر آن مترتب باشد؛ اگر چیزی مشکوک است و اثر عملی بر آن مترتب نیست، تعبد به آن معنا ندارد و حجیت ندارد. لذا، ایشان می‌فرمایند: در بحث حجیت خبر واحد، مثلاً اگر خبری به ما رسید که مجمل بود، می‌توان گفت که ادله حجیت خبر واحد شامل این خبر نمی‌شود.

چرا که ادله حجیت خبر واحد، خبر واحد عادل یا ثقه‌ای را شامل می‌شود که قابلیت ترتب اثر داشته باشد. حال، طبق همین بیان بگوییم که خاص فقط نسبت به مقداری که ظهور فعلی دارد، حجیت دارد؛ اما زائد بر آن حجیت ندارد. بر این اساس، در زائد که عنوان مشکوک است، باید به عموم عام عمل کنیم. اما فرض دوم این است که ما بگوییم «الخاص حجةً بعنوانه الواقعي وإن لم يكن ظاهراً فيه»؛ یعنی: هر چند «فساق» به آن مفهوم واقعی که مورد اراده مولا است، ظهور ندارد، باز حجیت دارد. طبق این بیان دائره حجیت مقداری توسعه پیدا می‌کند نسبت به بیان و احتمال قبلی.

در فرض قبل، خاص عام را به غیر از عنوانی که در آن ظهور دارد (فاعل کبیره) مقید می‌کند؛ اما در این فرض، موضوع در عام مقید می‌شود به غیر عنوان واقعی، هرچند که در آن عنوان ظهور نداشته باشد. اگر بخواهیم احتمال دوم را بگوییم، این سؤال پیش می‌آید که در موردی که امکان دارد اثر عملی بر تعبد و حجیت مترتب باشد، اینجا چه اثر عملی وجود دارد؟ ایشان در توضیح، اول مثال دیگری را ذکر کردند و بعد، در ما نحن فیه فرمودند: در آن مثال که اگر مولا یک عامی را بگوید و بعد یک خاصی را ذکر کرد که مجمل است و یا آن که خاصی است که مخاطب و مأمور اصلاً عارف به لسان نیست؛ مثلاً یک آدم فارس زبان است که نه معنای نهی را می‌داند و نه معنای فاسق را.

ایشان می‌گویند: در اینجا، وقتی که مخاطب می‌داند خاصی صادر شده است (هرچند آن را نفهمیده است) و این اثر عملی را دارد که دائره عام محدود می‌شود، عام نسبت به مورد خاص اجمال پیدا می‌کند و نمی‌تواند به آن تمسک کند. می‌گویند: در ما نحن فیه نیز که شخص عارف به لسان است، اما اجمال بین اقل و اکثر است، می‌گوییم مخاطب باید بگوید که عام مخصص و مضیق می‌شود به غیر از این عنوان واقعی خاص؛ یعنی: باید بگوید که فاسق به عنوان واقعی خودش (که نمی‌دانیم چیست) از دایره عام خارج است؛ و چون احتمال می‌دهیم عنوان واقعی‌اش شامل اکثر که مرتکب صغیره است، نیز باشد، پس در اکثر اجمال به وجود می‌آید و نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم.

خلاصه کلام صاحب «منتقی‌الاصول»

لذا، خلاصه بیان ایشان این شد که در باب حجیت خاص، اگر بگوییم که خاص به عنوان واقعی‌اش از دایره عام خارج است، در همین مطلب و در همین مورد که در کلمات اصولیین به نحو ارسال مسلمات آمده است که نسبت به اکثر – که عنوان مشکوک و زائد را دارد – تمسک به عام می‌کنیم، طبق این بیان، نمی‌توانیم چنین کنیم برای این که خاص به عنوان واقعی خودش خارج است. می‌گویید اثر عملی می‌خواهیم؛ جواب می‌دهیم که اثر عملی همین است که مجمل می‌شود و در این مورد، قابلیت استدلال ندارد. البته این تعبیر در کلماتشان وجود دارد که آن چیزی که خارج شده است، فاسق واقعی است و آن است که مخصص عام است؛ به عبارت دیگر، مخصص عام، واقع خاص است؛ نه ظاهر خاص.

و چون الآن در مقام انکشاف، برای ما مجمل است، این اجمال هم باید سرایت به عام کند و دیگر ما تمسک به عام نمی‌توانیم بکنیم. ایشان در ادامه می‌فرمایند: این بیان، بر اساس مبنای عدم انحلال علم اجمالی، تام است؛ اما اگر کسی قائل به انحلال علم اجمالی شد، این بیان دیگر تام نیست. توضیحش این است که علم اجمالی داریم خاصی صادر شده است و نمی‌دانیم آیا خصوص فاعل کبیره اراده شده یا اعم از کبیره و صغیره؟، اگر قائل به انحلال شویم و بگوییم: نسبت به کبیره علم تفصیلی داریم و نسبت به صغیره شک بدوی پیدا می‌کنیم، لذا، علم اجمالی ما منحل می‌شود به یک عمل تفصیلی و یک شک بدوی؛ در مورد زائد شک پیدا می‌کنیم که آیا در دایره خاص جای دارد یا نه؟، اصل عدمش است. اما اگر کسی انحلال را نپذیرفت، در مشکوک تمسک به عام جایز نخواهد بود. این خلاصه بیان ایشان است.

مناقشه استاد در کلام صاحب «منتقی‌الاصول»

آن چه به ذهن می‌رسد این است که یک خلط روشنی در کلام ایشان وجود دارد. مبني بر آن که در ادله حجیت، دلیلی برای ما حجیت دارد که اثر عملی بر آن مترتب باشد؛ و خود ایشان نیز در کلماتشان تصریح کرده‌اند. به عبارت دیگر، در اصول و فقه به چیزی می‌توانیم بگوییم حجت که قابل احتجاج باشد و مولا بتواند به وسیله آن بر عبد احتجاج کند. حال، اگر مولا عامی را گفت اما خاصش را به لسان دیگری گفت که مخاطب آن را نفهمید، مثلاً عام را به فارسی و خاص را به زبان انگلیسی گفت. در اینجا

هرچند مخاطب علم اجمالی پیدا می‌کند که خاصی از مولا صادر شده، اما حجیت ندارد و قابل احتجاج نیست؛ چرا که مولا نمی‌تواند به یک کلام مجمل احتجاج کند.

به عبارت دیگر، ایشان در صدر کلامشان تصریح کردند که مسأله حجیت در جایی است که اثر عملی مترتب باشد؛ یعنی مولا بتواند به آن احتجاج کند؛ اما در اثنای کلام، در مورد اثر عملی، به همین مقدار قانع شدند که اجمال سرایت به عام می‌کند و دیگر نمی‌توانیم به عام تمسک کنیم. و بین این دو تفاوت زیادی وجود دارد. همین مقدار که عام مجمل می‌شود که اثر عملی نیست. بنابراین، این بیان، بیان غیر صحیحی می‌شود و به نظر ما مخدوش است. نتیجه آن که حجیت خاص در مقداری است که بالفعل در آن ظهور دارد. لذا، کلام مشهور کلام تامی است؛ و در مخصص منفصل دوران بین اقل و اکثر، در اجمال مفهومی، اجمال خاص به عام سرایت نمی‌کند و حجیت عام در مقدار زائد، بلا مزاحم و معارض بوده و قابل استدلال است. والسلام.